



پرونده

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۳۲ ■ ۲۲ دی ۱۴۰۱

نوجوان
جام جم



اسما
آزادیان



طهرا روستا

به مناسبت روز آنها که بهشت

دست

از هر هاتا کامیون، پشت ۹ تا و نصفی شان نوشته شده: سلطان غم مادر! یا حالا دیگر خیلی خواسته اند سنگ تمام بگذارند نوشته اند: رفیق بی کلک مادر! اما از کل ۳۶۵ سال فقط یک روز یا نهایتاً به اضافه روز تولدشان، دوز را به مادرها و نقشی که از اولین لحظات حیات ما شروع به اجرای آن کرده اند، اختصاص می دهیم. مادرها شبیه هوا می مانند. آن قدر مدام و همیشگی اند که متوجه بودن شان نمی شویم و اگر یک روزی، ولو خیلی کوتاه از ما دور شوند، نفس های مان تنگ می شود و تازه می فهمیم جای چه چیزی خالی است... این پرونده درباره جادوهای مادری است! نامرید اگر بعد از خواندنش هرچوری که می توانید به مادرهای تان یادآوری نکنید که چقدر دوست شان دارید!

نور



برق که می رود چه می کنیم؟ اول از همه چراغ قوه را روشن می کنیم، اگر مثل ما از این چیزهای با کلاس ندارید، قاعدتاً باید یک شمع می یا حتی کبریتی روشن کنید. باید به دنبال بارقه نور و امید بگردید. حالا بین خودمان می ماند که ما همه مان از تاریکی و ظلمت می ترسیم که نکند یک موجود خیالی ای، چیزی دست بیندازد و گلوی مان را بفشارد. نکند از توی سوراخ لوله بخاری همان موجود غافلگیرمان کند. البته اینجا باز هم بچه با کلاس ها از دور خارج می شوند چون مثل ما معمولی ها بخاری ندارند، از شوفاژ استفاده می کنند. همه به دنبال نور هستیم و هر کدام مان از این نور عزیز یک جور بهره می بریم. قاعدتاً در علم فیزیک، نور چیزی است که خود منشأ باشد و از خود نور بدهد، نه مثل ماه که نورش را از خورشید می گیرد. به بیانی دیگر نور باید مثل خورشید باشد، با آغوشی گرم و راحت، راه نشان باشد و همراه، منشأ باشد و اجازه ندهد از چیزی بترسی. نور باید مثل مادر باشد. مادر، این عزیز فرخنده ما نور است. چه منشأیی در خانه درخشان تر از مادر؟ چه راهنمایی، پررنگ تر از مادر که یک بار برای همیشه صدای نصیحت های دلسوزانه و تکراری اش توی گوش آدم زنگ بزند و اثریه باشد برای روزهایی که دیگر نیست، با وجود حرف های مادرانه، هیچ وقت اسیر ظلمت نمی شویم اما من دلم به حال کسانی سوز می زند که جای نور و تاریکی را اشتباه گرفته اند. به حال کسانی که آغوش مادر را رها کرده و به جای این آزادی به دنبال آزادی دیگری هستند.

بهشت

از وقتی خیلی خیلی کوچک بودیم و تاتی تاتی کنان راه می رفتیم، می دانستیم که در آخر روزی نیستیم و کاش که سرنوشت همه مان جای خوش رنگ و لعابی به نام بهشت باشد. تعریف هرکس از بهشت متفاوت است. من بهشت را یک جور می بینم و تو جور دیگر. اما اگر نظر من معمولی را بپرسی، می گویم بهشت جایی است که نه غم هست نه بیماری. نه شکست و نه ناآرامی. جایی که بیشتر از هر جای دیگر امن باشد. به دور از گریه های دردناک و فارغ از جنگ و جدل های گوشه و کنار. بهشت دقیقاً جایی کنار مادر است. تنها بهشت دنیوی و مادی، همین مادر خوش خنده ما با چروک های ریزی است که کم کم دارد کنار چشم هایش پدید می آید. تنها بهشت حقیقی ما که در همین دنیا و صالحش ممکن است این مادر بزرگوار است که تک تک قدم هایش را خرج راحتی ما می کند. و... دیگر نه هیچ جا و نه هیچ شرق و غربی بهشت می شود و نه هیچ فرنگستانی. آسمان همه جای جهان یک رنگ است و هر جغرافیای آغوشی برای اهالی خودش بهشت محسوب می شود. بیا بید اشتباه بگیریم. جنت کنار مادر را به هیچ مسافتی نفروسیم و راستی الحق و الانصاف که بهشت خود مادر است.



وطن

هرجا که پا به عرصه وجود بگذاریم، وطن است. فرزندان چه افغانستان و لبنان و کره جنوبی، چه ژرمن و سوئیس و آرژانتین. هرجا اگر دنیا می آمدیم، وطن مان همان جا بود. الان با همه بالا و پایین ها، وطن، ایران است. ایران عزیز و بلندمرتبه، ایران اگر بگذارند، امن. این وطن است که من و تو را به هم متصل می کند و نقطه اشتراک ماست. مرزی که هرگز ساکنانش را ترک نمی کند. این فرزندان وطن هستند که رهایش می کنند و بی وطن می شوند. چه درد عظیم و سنگینی است این بی وطن شدن، عزیز. چیزی راجع به مام وطن شنیده ای؟ حتما شنیده ای. همین که می گویند وطن عین مادر می ماند. همان گونه گرم در آغوش می گیرد و دوست دارد و طردت نمی کند. هرجا هم بروی و همه بازارها را هم که بگردی، هیچ جا آسمان وطن خودت نمی شود. وطن برای تو و برای این مردم شریفش همه کار می کند و سعی می کند یک وجب از خاکش کم نشود. مادر، وطن است و وطن استعاره کوتاهی از مادر. مادرت را اگر زیر نظر بگیری، سعی می کند سرما نخورد تا شام و ناهار جنابعالی یخ نکند. مادر درد هم داشته باشد خم به ابرو نمی آورد تا تو نترسی و خوف نداشته باشی. مادر امن است چه بسا بیشتر از وطن. آغوش مادر دل انگیزتر از خاک پرآرامش وطن است. مادر برای من و تو که فرزندش باشیم کم نمی گذارد. نگاه کن، هر مادری به قدر وسع خودش. فی النهایه آرزو می کنم تا وقتی وطن هست مادر هم باشد. بماند، لبخند بزند، به جان مان انگیزه دوباره زندگی کردن تزریق کند که بلند شویم، ادامه دهیم و اندکی از زحماتش را جبران کنیم.

